

رضا آشفته: اجرای نمایش «فراموشی» در سی‌وسومین جشنواره تئاتر فجر برای آشنایی نزدیک ما با «مارگريتا کاراتیگینا، مدیر بخش بین‌المللی کنسرواتوار چایکوفسکی مسکو و مرکز موسیقایی ملل است. این مرکز پروژه‌ای دربارهٔ اشتراکات تاریخی و فرهنگی ایران و روسیه در دست دارد که دورنمای آن همکاری‌های فرهنگی دوشسور است. در گفت‌وگویی با او درباره اهداف تاسیس این مرکز و عملکردهای پژوهشی آن به بحث نشستیم. در این گفت‌وگو حسین نورشرق از مدیران پروژه نیز حضور داشت که زحمت ترجمه از زبان روسی به فارسی را کشید. نورشرق پژوهشگر ارشد و مشاور مرکز فرهنگ موسیقایی ملل و کنسرواتور چایکوفسکی در مسکو و دارای مدرک دکترای فرهنگ‌شناسی از دانشگاه فرهنگ‌و هنر مسکو است.

کا ضمن خوشامدگویی از شما می‌خواهیم مختصری از اهداف کاری مرکز موسیقایی ملل را برای ما توضیح دهید؟

اکنون بیش از ۲۰سال از شروع به کار مرکز فرهنگی موسیقایی ملل کنسرواتوار چایکوفسکی می‌گذرد. هدف از تاسیس این مرکز دربرگرفتن همه محتوای صوتی موسیقی ملل مختلف است. مرکز ما چندین‌فستیوال در طول سال با همراهی هنرمندان مختلف اقصی نقاط جهان برگزار می‌کند. از یک‌طرف در این مرکز مجموعه‌های علمی و پژوهشی گوناگونی نوشته می‌شود و از طرفی دانشجویهای ما به فراگیری فرهنگ موسیقایی ملل مختلف می‌پردازند.

کا از پروژه‌ای که در رابطه با فرهنگ و هنر ایران در دست دارید، برابیان بگویید....

از زمانی که موسیقی ایرانی در حوزه فعالیت ما راه یافت، متوجه شدیم این فرهنگ موسیقایی برای فرهنگ جامعه ما بسیار مهم و حایزاهمیت است.

کا دلایل توجه به موسیقی ایرانی چیست؟ ما بعد از پژوهش به‌تدریج به این آگاهی رسیدیم که فرهنگ موسیقی ایران با فرهنگ ما هم‌خانواده است و اینکه آواهای موسیقی ایران، حافظه موسیقایی تاریخی مردم ما را از خواب بیدار می‌کند.

کا همکاری شما با آقای نورشرق چگونه شکل گرفت؟ ما این شانس را داشتیم‌که آقای حسین نورشرق سال‌ها پیش همکاری خودش را با این مرکز شروع کرده بود. همکاری ما علاوه‌بر اینکه اتفاقی بود، با علاقه‌مندی به فرهنگ ایران نیز همراه بود؛ چون پیش از این همکاری، علاقه به فرهنگ ایرانی در ما وجود داشت. افراد مختلفی آمدند و با ما همکاری کردند، ولی بهترین شخصی که گاهش به موسیقی و فرهنگ ایران ما را به سرچشمه‌های هنر ایرانی نزدیک کرد، آقای نورشرق بود. **ک**ا فعالیت‌های شما در ارتباط با موضوع فرهنگ و موسیقی ایرانی چگونه بود؟

ما در این سال‌ها ۳۰کنسرت موفق موسیقی ایرانی برپا کرده‌ایم که فقط مختص مسکو نبوده، در بهترین سالن‌هایی که در روسیه وجود دارند، کنسرت موسیقی



مارگاریتا کاراتیگینا

مارگاریتا کاراتیگینا، مدیر بخش بین‌الملل کنسرواتوار چایکوفسکی

موسیقی ایران بیدارمان می‌کند

ایرانی برگزار کردیم و از طرف مرکز ما موسیقی ایرانی در شهرهای مختلف روسیه و کشورهای مختلف روی صحنه رفت و به آنها ارایه شد. ما البته ارتباط موسیقایی تنگاتنگی با بسیاری از نقاط دنیا داریم. پروژه‌های مشترکی نیز با آنها اجرا کرده و به این دلیل توانسته‌ایم موسیقی ایرانی را در سالن‌های خیلی خوبی در کشورهایی مثل زاین، بلاروس، کلمبیا و ... روی صحنه ببریم.

کا پروژه‌ای که در دست دارید، چگونه شکل گرفت؟ پس از مدتی که موضوع و جایگاه ما در حوزه تئوری و عمل موسیقی ایرانی مشخص شد، احساس کردیم عناصر فرهنگی دیگری هم باید در راستای معرفی فرهنگ ایرانی کمک کنند. در اولین نوبت به «نمایش» فکر کردیم. پروژه‌ای که در دست داریم، چندسال است

و صعب‌العبور بوده چون مردم روسیه، ایران و فرهنگ ایرانی را نمی‌شناسند. حتی در روسیه تصویری از ایران وجود دارد که با واقعیت زندگی در ایران همسو نیست، مردم ما حتی بین فرهنگ عرب و ایران تفاوتی قایل نیستند و آن را از هم تشخیص نمی‌دهند؛ اطلاعات در حوزه سیاست هم در رابطه با ایران متأسفانه بسیار منفی است و درنتیجه کسانی را هم که کار فرهنگی می‌کنند، تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. تصور ناآگاهانه‌ای وجود دارد که ایران با فرهنگ قدیمی با پادشاهان قدرتمند تمام شده و ایرانی و فرهنگ آن دیگر وجود ندارد؛ بهترین ابزاری که می‌تواند این «تصور» را تبدیل به «تصویر واقعی» از فرهنگ ایرانی کند، هنر موسیقی و نمایش ایرانی است که به‌تدریج این تصور اشتباه با آramش تبدیل به تصویر واقعی از فرهنگ‌و هنر ایرانی شود.

کا به‌عنوان فعال فرهنگی به‌نظر می‌رسد دیدگاهی انتقادی درباره فرهنگ و هنر روسیه دارید.... به‌نظر من فرهنگ روسیه فرهنگ بیماری است که نیاز به درمان دارد. بنا بر شرایط اجتماعی و سیاسی حاکم بر روسیه، ارتباط فرهنگ ما با فرهنگ قدیمی روس به‌طور کامل قطع شده و هیچ تردیدی ندارم در میان فرهنگ کشورهایی که ما با آنها در ارتباط هستیم، فقط فرهنگ ایرانی قادر است حافظه فرهنگی ما را از خواب بیدار کند. فرهنگ عمومی جامعه روسیه شامل هنر، موسیقی، تاریخ و... بعد از قرن‌نهم‌میلادی و با به‌وجودآمدن جامعه مسیحی، تحت‌فشار بوده و به‌تدریج به‌خواب عمیقی فرورفته. بنابراین به جرات می‌گویم فرهنگ موسیقی کهن ما به‌طور کامل از بین رفته و در ارتباط با سنت‌های نمایشی روسیه فقط براساس نوشته‌هایی که در دست هست، اطلاعاتی داریم. در میان کسانی که به‌طور جدی کار فرهنگی کرده و بی‌پرده با این موضوع برخورد می‌کنند، عدم‌اعتماد نسبت به آنچه درباره معرفی فرهنگ روسیه در تاریخ وجود دارد، دیده می‌شود. به عبارتی آنچه در تاریخ دیده می‌شود، با واقعیت فرهنگ و موسیقی کهن روسیه مغایرت دارد. اما فرهنگ در قلب و حافظه ملت و جامعه فرورفته و مردم دوست دارند خودشان را دوباره پیدا کنند و اعتمادبه‌نفس فرهنگی ازدست‌رفته‌شان را به‌دست آورند. اگر به رخدادهای سیاسی امروز و دیروز نگاهی بیندازید، درمی‌یابید روسیه و ایران در رابطه با فرهنگ و هنر در یک بلوک مشترک با یکدیگر فعالیت می‌کردند. اگر این همکاری فرهنگی بهتر به‌وجود بیاید و آن قدرت فرهنگی و هنری‌ای که در منطقه وجود داشته، زنده شود، توان آن را خواهیم داشت در برابر هر«تهاجم فرهنگی» از هرست‌وسو مقاومت کنیم. در این رابطه در قدم‌اول مهم است که یکدیگر را بشناسیم و کنار هم گفت‌وگو کنیم. «نمایش»، این امکان را می‌دهد که کنار یکدیگر قرار گیریم و با هم صحبت کنیم و به یک فهم مشترک فرهنگی برسیم. بنابراین مدیریت کنسرواتوار مسکو و هیأت‌امنای آن پیشنهادهای آقای نورشرق را در این زمینه بسیار اقلانده، منطقی و کارساز می‌بینند. خوشبختانه این اعتماد برای همکاری متقابل در این زمینه وجود دارد.

نمای نزدیک

آسیب‌شناسی خانواده در «خانه دختر»

نیش خاطرات ممنوع

محمدرحیم گرچی‌فرد*

تماشای فیلم «خانه دختر»، به کارگردانی شهرام شاه‌حسینی، اینجانب را با موضوعی نو در سینمای ایران مواجه کرد و بر آن داشت تا با نگاهی آسیب‌شناسانه به اهمیت فیلم و جایگاه اجتماعی این مساله در فرهنگ ایران در این مختصرنوشтар، بپردازم. این فیلم به‌خوبی نقش مهم‌بودن اعتماد و تعهد بر آغاز زندگی مشترک افراد و اجرای نادرست عرف‌های سنتی گذشته به شکل امروزی که از طریق گواهی سلامت پزشکی صادر می‌شود را نشان داده و تمحیل آن به دختر، قبل از ازدواج را به تصویر می‌کشد. در عرف‌های گذشته، همین‌طور در دوران قاجاریه، نداشتن رابطه احساسی و جنسی قبل از ازدواج برای مرد و خصوصاً زن ارزش ویژه‌ای محسوب می‌شد که خروج از آن، بی‌ناموسی محسوب می‌شد و بدنامی بزرگی برای افراد و خانواده‌ها به‌دنبال داشت. نمونه‌ای از به‌تصورکشیدن این عقاید به‌نوعی مردسالارانه را در فیلم «خانه پدری» اثر کیانوش عیاری می‌توان مشاهده کرد. «خانه دختر» تقابیل اخلاق و اعتقادات عرفی گذشته را به‌خوبی با باری‌قابل‌اعتای هنرمندان سینما و تاتار نشان می‌دهد. به عقیده نگارنده، نیش خاطرات گذشته افراد در شروع زندگی مشترک نه‌تنها کمکی در بهبود رابطه افراد نمی‌کند، بلکه بسیاری از مسایل روانی و فکری و بی‌اعتمادی را می‌تواند به‌دنبال داشته باشد.

حال چگونه باید تعادلی میان اخلاق و این عقیده به‌گونه‌ای برقرار کرد که آسیبی متوجه افراد جامعه نشده و همگی آن را به‌عنوان یک امر جاقفاده و نه غیراخلاقی بپذیرند؟ به نظر می‌رسد رشد فکری خانواده‌ها و فرزندان، جامعه را برای پذیرش اینگونه عرف‌های به‌ظاهر غیراخلاقی ولی در عین حال بااهمیت، دست‌کم برای گروهی از افراد جامعه، بیش از پیش آماده کرده و از اثرات منفی و نادرست اعمال‌کردن اینگونه طرز تفکرات در جامعه بکاهد. در فیلم «خانه دختر»، عرف‌های گذشته به‌صورت غیراخلاقی، با‌وجود توافق طرفین به شکل‌گیری زندگی زناشویی برمبنای اعتماد اخلاقی، بر دختر تحمیل می‌شود و اثرات جبران‌ناپذیری را برای زن و شوهر و خانواده‌های آنها به‌دنبال می‌آورد. نظر بر آن است که اعمال افراد در اینگونه موارد باید براساس توافق و اراده آزاد آنها و در زمان ابتدایی آشنایی بوده تا جایی که دختر اگر مخالفتی در مورد اینگونه گواهی قبل از ازدواج داشته باشد با تحمیل در اجرای آن از سوی شوهر یا خانواده او مواجه نشود. حتی لزومی به برملاکردن این تفاهم یا تضاد فکری در میان خانواده‌ها نیست و نگرش زن و شوهر به زندگی خود برمبنای عشق و علاقه متقابل و اعتماد، از هرچیز دیگری از جمله طرز فکرها یا افراط‌گونه خانواده‌ها که نه‌تنها کمکی به زندگی افراد جوان نمی‌کند بلکه زمینه اعتمادسازی را در همان اوایل زندگی میان زن و شوهر از میان برمی‌دارد، مهم‌تر است. به نظر تغییر افکار در فرهنگ کشورهایی که به‌عنوان «بکایک» شناخته می‌شود، ناموس جامعه شناخته می‌شود، نیاز به زمان و فرهنگ‌سازی صحیح، هم‌جهت با ارزش‌های جامعه دارد و اجرای غیراخلاقی اینگونه ارزش‌های فرهنگی در برخی کشورها، هیچ منفعتی را برای فرد و اجتماع به‌دنبال نخواهد داشت.

ساختن فیلم‌های بیشتر که هرکدام آسیب‌های جامعه را به تصویر می‌کشند، می‌تواند مورد توجه جامعه‌شناسان، پزشکان و روان‌شناسان و حتی قانونگذاران قرار گیرد و عرفی‌سازی برخی عقاید و عدم توجه ارزشی به عرف‌هایی که پایه آن بر جهالت افراد بنا نهاده شده است را در بر داشته باشد که در این راه قدم‌های هرچند به نسبت کوتاه برداشته است.
♦دانش آموخته جزا و جرم‌شناسی

اتاق روشن

عکس‌های مهدی وثوق‌نیا از چه می‌گوید؟

روایتگر آرامش پس از توفان

حسین گنجی

سارکوفسکی در چشم عکاس، می‌نویسد: نخستین چیزی که عکاس آموخت این بود که عکاس، با عینیت سروکار دارد؛ نه‌نقط ناگزیر به پذیرش این واقعیت است، بلکه می‌بایست آن را پاس بدارد؛ اگر جز این کند، عکاسی بر او چیرگی می‌یابد. پذیرش واقعیت یا همان عینیت موجود و تن‌سپردن به آن، همان چیزی است که چشم‌های ما بدون پیش‌زمینه‌های عرفی و اندیشگی می‌بیند، همان چیزی است که عکاس میل و رغبت خود را در آن نمی‌جوید بلکه واقعیتی است که به عکاس به‌نوعی تحمیل می‌شود. عکاسی مستند با این نوع نگاه است که شکل واقعی‌اش را می‌یابد. این چیزی است که در عکس‌های مستندگونه مهدی وثوق‌نیا از شهر انزلی بسیار مشهود است. او با آسودگی خاطر به‌سرآغ انزلی، شهری با پیشینه‌های تاریخی عمیق و جغرافیای خاص و زیبایش، می‌رود. در عکس‌هایش گویی تمام داده‌ها و پیش‌فرض‌های انزلی به کناری گذاشته شده و او خودش را در این شهر و به عکاس به‌نوعی پنهان و کم‌تردیدبه‌شد‌اش غرق کرده است. نمی‌دانم، شاید او انتظار شور و هیجان بیشتری را از این شهر می‌داشت ولی در هربار مراجعه به این شهر و هربار نگاه به زاویه‌های پنهان این شهر، سکوت یا خاموشی این شهر برایش جلب‌توجه می‌کند و برای همین در بیشتر عکس‌ها و قاب‌هایی که از این شهر به نمایش گذاشته است، یک سکوت هولناک را مشاهده می‌کنیم؛ سکوتی که می‌توان به آرامش بعد از توفان تشبیهش کرد. بخصوص نبود انسان و خارج‌کردن او از قاب‌ها، این هولناکی و متروکی و سکوت را رنگ‌و‌عاب بیشتری بخشیده است. از همه این شهر بندری با پیشینه‌ای طول‌ودراز و داستان‌هایی که همه از هیاهو و رفت‌وآمد حکایت دارد، از بازارهای فصلی و هفتگی‌اش گرفته تا رتف‌وآمدهای تجاری بسیار، تا ولوله ماهیگیران و ماهی‌فروشان، تا کافه‌نشینی‌های دیرینه و طولانی و گپ‌وگفت‌های دم‌غربویی مردمش، آن بخشی به‌چشم عکاس آمده که بعد از این‌همه داستان‌ها و ماجراها باقی می‌ماند؛ آن بخشی که ترجیح می‌دهد کمتر سخن بگوید و خودش را در کنج‌کنج خیابان‌ها، کوچه‌ها، ساختمان‌ها، خرابه‌ها و گوشه و کنارها پنهان کند. شاید به‌همین‌خاطر است که در تعدادی از عکس‌ها شگرد مستندنگاری کلاسیک، دستمایه قرار گرفته است و ابعاد عکس‌ها هم مناسب همین شگرد یعنی ۲۴×۱۶ در نظر گرفته شده است. این ابعاد می‌تواند نگاه بازدیدکننده را ذره‌بینی‌تر و عمیق‌تر کند و البته واقعیت تصویر را بیشتر نمایان کند. به‌نوعی حس خانوادگی و نزدیکی بیشتری را برای تماشاکار ایجاد می‌کند و برای عکس‌هایی که از سبک‌وسباق ساده‌گرایی یا مینی‌مالیستی برخوردار است ابعاد بزرگ در نظر گرفته شده است تا بیشتر بتواند همبای واقع‌گرایی عکس‌های کوچک‌تر درجه صداقت راوی را بالا ببرد و ماهیت شهر در سایه را بهتر نشان دهد. نگاه وثوق‌نیا به گونه‌ای است که انگار دوربین را در سطحی از ارتفاع، ولی در قاب پنجره گذاشته و هروقت در فضای شهری تنها می‌شود او را شکار می‌کند. این قدر لحظه سکون و خلوتی تصاویر به لحظه شلوغی پیش از آن نزدیک است که با دیدن عکس‌ها می‌توان



تمام همه‌هم‌ها و جنب‌وجوش‌های پیش‌وپس از آن را در این قاب‌های عمدا بارانی و پوسیده به‌خوبی مشاهده کرد. گاهی شاید این همه‌هم‌ها و جنب‌وجوش‌ها سال‌هاست به آرامی و سکون و خاموشی گراییده، ولی هنوز خوتوش‌شان و ربطی از آن همه ماجرا و روایت در داستان‌های سیال در آن باقیست. این هنر یک مستندنگار خوب است که بتواند ساده‌ترین تصاویر را در عین خلوتی، ولی سرشار از روایت‌های خرد و کلان به‌نمایش‌درنیا‌مده (پنهان)، به نمایش بگذارد.

عکاس گاهی به خود رجوع می‌کند و فیکوراتیو و پرتره و انسان برایش اهمیت ویژه می‌یابد و آینه‌وار خودی را دربرابر خود می‌نشانند و گاهی نه، دوربین را به کنار پنجره می‌برد و دنیای بیرون و پیرامونش را به تصویر می‌کشد، این روش دوم همانی است که وثوق‌نیا به‌شکل باورپذیری به آن پرداخته است. البته او این کار را به‌صورت سریالی در تمام شهرهای ایران پیگیری می‌کند و در مراجعت‌های بی‌دربی می‌خواهد همان حالت نهفته، مخفی و رازآلود درون شهرها را شکار کند. البته می‌شود گفت این بخشی از خاصیت شهرهای قرن بیست‌ویکم است، که مثل انسان‌هایش، تنه‌لند و میل چندانی به سخن گفتن ندارند. در این عکس‌ها زمان، به شکل یک‌قدرت بزرگ نشان داده شده است. زمان را به شکل یک‌پورانگری به تصویر کشیده‌اند، که هر آنچه زیبا و پرشکوه است به هیچ تبدیل می‌کند و فضا‌های پر تب‌وتاب را از یک‌وتا می‌اندازد. این پرداخت هولناک به مقوله زمان و کهن‌سالگی فضا‌های شهری را می‌توان یکی دیگر از نقاط قوت کارهای این نمایشگاه و مجموعه دانست. شاید به‌همین‌دلیل است که شهر هم مثل زمان گویی نه ابتدا داشته و نه انتها و هرود در یک فضای چندبعدی و بی‌تفاوتی محض رها شده‌اند، با تمام شکوه و عظمت و تاریخی که بر دوش خود حمل می‌کنند. چیز دیگری که در عکس‌ها به‌شدت خود را نشان می‌دهد، دلالت‌های ضمنی فراوانی است که تصاویر با خود به‌همراه دارند. عکس‌هایی مثل دومرغابی درون روزنامه یا خانه‌های این سوری مرداب یا اسکله‌ایی که به آب منتهی می‌شود یا خیابانی که انتهایش گم است، همه‌وهمه دلالت‌های ضمنی و پنهان فراوانی دارد، که به‌لحاظ نشانه‌شناسی و مستندنگاری عمق و معنا و بعد بیشتری به تصاویر می‌دهند. عکاس با تیزهوشی و حذف به‌درستی انسان از این تصاویر، ابعاد و معانی دریا‌فتی را برای بیننده بیشتر و وسیع‌تر می‌کند. همان‌طور که دورکیم می‌گوید، عکس‌ها ممکن است اهمیت عام داشته باشند و کمک کنند که درک ما نسبت به بخش‌های محیط فرهنگی‌مان بیشتر شود. مهدی وثوق‌نیا در عکس‌های انزلی‌اش تلاش می‌کند ما را با بخش‌های کمتر دیده‌شده، ولی عمومی و ساده شهر آشنا کند و دست ما را بگیرد و به کوچه‌ها و خیابان‌ها و گوشه‌هایی از شهر برد که شاید بسیار دیده‌ایم، ولی کمتر توجه کرده‌ایم و کمتر به معانی و حرف‌هایی که در دل خود دارند، گوش می‌سپرده‌ایم. این همان فرهنگی مخفی یا فرهنگ زبستی پشت‌پرده یا همان صدای خاموش و معترضی است که هنرمند می‌تواند، بشنود، به‌تصویر درآورد و به نمایش بگذارد.